

نگارش امرسون  
ترجمه واقتباس آقای شجره

قوانین روحی

وقتی در پرتو روشنائی فکر بخود نظر میافکنیم یعنی هنگامیکه عمل توجه نفس بخودش صورت میگیرد این حقیقت کشف میشود که حیات در نور زیبائی میدرخشد و همانگونه که منظره ابرها از دور بنظر ما زیبا میآید هرچه را در اعماق روح خود مینگریم آنرا دلپسند و جذاب می بینیم. نه تنها اشیاء متناسب و هم آهنگ بلکه چیز هائی وحشتناک و هول انگیز که در صفحه حافظه مرتسم میشود منظره خوبی پیدا میکند چنانکه اگر کشته و یا جثه ای را که میخواهد متلاشی بشود رسم کنند اگر نقاش ماهر باشد و خوب از عهده تصویر و ترسیم آن برآید شما از دیدن آن لذت میرید و آنرا زینت اطاق خود مینمائید، گوئی صبغه ای از جمال در اثر ترسیم بر چهره آن پیدا میشود و ازین نظر باید اعتراف نمود در نظر جان ما شکل زشت و بدقواره وجود ندارد و آنچه بنظر نا زیبا و نا روا و ضرر و زیان میآید برای آنستکه موضوع را از نظر خاصی مورد مطالعه قرار داده ایم و گرنه از نظر عمومی هیچ ضرر و خسارت و زشتی وجود ندارد و حتی مصیبتی هم نیست. خسارت و مصیبت يك دسته برای دسته دیگر نفع و فائده است « مصائب قوم عند قوم فوائد ».

حیات فکری انسان در صورتی منزه و پاک خواهد بود که آدمی زندگانی فکری بتواند بطور طبیعی و ساده زندگی کند و بمسائلی که مربوط باو نیست توجه نداشته باشد. هیچ کس نیازمند نیست که عبث خویشتن را گرفتار انواع تخیلات پریشان نماید اگر انسان واقعاً بآنچه ارتباط مستقیمی با او ندارد توجه ننماید هر قدر نادان و از معرفت بیخبر باشد طبیعت او اجازه نمیدهد

تسلیم موانع و شکوک شود و زندگی او بواسطه این تیرگیها از صفا یفتد.

روح جوانان بواسطه توجه بمسائلی چون مبدأ گناه و مبدأ شروسر نوشت و همچنین مسائلی چون جبر و تفویض، حسن و قبح ذاتی و عرضی اشیاء، حدوث و قدم عالم و امثال اینها مریض و پریشان گردیده است. چون اینها مسائلی است که بحث در آنها مبتنی بر پایه علوم تجربی و قطعی نیست شخص را گیج کرده بجائی نمیرساند، برای آنکه اینها مسائلی است که بهیچوجه در زندگانی عملی انسان دارای تأثیر نیست و هیچگاه برای کسی مجهولی را معلوم نمینماید و اینها برای جان درست بمنزله سرفه و زکام است برای تن، که هر کس بآن مبتلا نشده باشد اصلاً آنرا نمیشناسد و لزومی هم ندارد آنها را بشناسد. يك دماغ و روح ساده اصلاً با يك چنین دشمنانی سروکار ندارد. سوء تفاهم نشود موضوع ایمان و اینکه شخص بتواند موضوع وحدت روحی خویش و یا آزادی فکر خود را بطور وضوح برای دیگری بیان نماید موضوع دیگری است و عده بسیار معدودی از عهده اینکار برمیآیند و روح بزرگی لازم است که بتواند منشأ چنین آثاری بشود در روح این اشخاص پریشانی وجود ندارد. چند غریزه بسیار قوی و چند قاعده شخصیت آنها را تشکیل میدهد. نباید تصور کرد آنچه را تربیت رسمی و تدریس مینامند همیشه تأثیر مستقیم و نافذی در روح ما مینماید مطلب اینطور نیست گاهی ممکن است فلان کتابی که اتفاقاً بدست ما میرسد و بطور غیر جدی آنرا میخوانیم خیلی بیشتر از کتب کلاسی که با اصول تحصیل آنرا آموخته ایم در روح ما مؤثر واقع شود، حتی مجرای زندگانی ما را ممکن است عوض نماید.

بیشتر اوقات تربیت معمولی بجای آنکه باری از دوش ما بردارد و یا ما را براه راست هدایت کند سبب گمراهی ما میگردد. همچنین زندگانی اخلاقی ما نیز ممکن است بواسطه

دخالت های بیمورد اراده ما رو بفساد برود.

فضیلت بنظر مردم يك موضوع پیچیده میآید که فهم و ادراك آن بسیار دشوار است در صورتیکه برای يك روح بزرگوار اینطور نیست. ما سیرتی راستایش میکنیم

که حساس و دارای تأثیرات فوری باشد. يك نفر مرد فکور هر قدر کمتر در خصوص تقوای خود فکر کند بیشتر مورد ستایش قرار میگیرد.

پلوتارك میگوید فتوحات تیمولیون بهترین فتوحات است، چون این فتوحات مثل اشعار هم طبیعی و روان بوده است. جنبه طبیعی و بی تکلف بودن آن بیشتر سبب اهمیت آن شده است. نه تنها در این مورد بلکه در موارد دیگر نیز طبیعت تاثیر طبیعت دارای نفوذ و اثر مهمی در اراده انسانی و در حیات عملی مییابد. ما خیلی زیادتر از آنچه مییابد باراده اشخاص اهمیت میدهیم در صورتیکه کامیابی آنها بیشتر مرهون طبیعت آنها بوده است.

سزار و ناپلئون باید بیش از هر چیز از طبیعت خود سپاسگزار باشند. موافقت فکر آنها با عصری که در آن زندگی میکردند سبب شده که کارهای آنها را مردم با نظر اعجاب و تجلیل بنگرند و این باعث آن گردیده که ایشان واسطه حوادث و منشاء اعمال بزرگ شوند. آیا شما خیال میکنید سیمها تولید الکتریسته میکنند؛ آنچه در خارج بنظر يك اراده متین و پای برجا و ثابت جلوه میکند وقتی آنرا از نظر درونی شخص با اراده نگاه کنیم می بینیم نیروی روح او است که جان او را در شکنجه دائم نگاه میدارد و او را بطرف نیستی میکشاند ولی در عین حال نمیتواند از حالت روحی خود بدیگران چیزی بگوید. آیا شکسپیر قادر است علل شکسپیر شدن خود را وصف و بیان کند؟ آیا آن عالم ریاضی که قوانینی در ریاضیات کشف کرده میتواند اسلوب ها و طرقی را که در اکتشاف خود پیموده برای ما بیان نماید؟ اگر بتواند این کار را بکند بلا فاصله از سیر خود باز میایستد و دیگر نمیتواند پیش برود. بمجرد اینکه باین طرق متوجه شد دیگر قادر نیست راه برود و بمنظوری که دارد برسد. درس مهمی که تجربه و مشاهدات زندگانی بما میآموزد اینست که حیات را خیلی ساده تر از آنچه فعلا هست باید بگیریم و جهان را خیلی بیشتر از آنچه اکنون می پنداریم محل آسایش و خوشی بدانیم و باین حقیقت متوجه شویم که لازم نیست گریبان جان

خود را بدست اضطراب و وحشت بسپاریم و عبث برای خود نگرانی ایجاد کنیم. وقتی ما با این فکر خوش بینی انس گرفتیم بقوانین روحی خود بخود آشنائی حاصل توانیم کرد چهره خارجی حوادث نیز همین درس را بمایاد میدهد. طبیعت هیچگاه نمیخواهد ما بجوش و خروش آئیم. در نظر طبیعت کارهایی که ما تصور می‌کنیم فرقی ندارد. ما خیلی زیاد اسیر کارهای ماشینی و عادات اجتماع هستیم. قدری هم لازم است باستقلال شخص خود توجه کنیم. محبت باید سبب شغف ماشود ولی اعمال خیری که بدست ما انجام میشود باعث مسرت ما نمیگردد. عبادت ما بجای آنکه باعث آزادی روح ما شود سبب اسارت ما میگردد و از این نظر باید اقرار کنیم که

بخود زحمت میدهیم بدون اینکه بکسی فائده برسانیم. راههای

طبیعی برای رسیدن بسر منزل مقصود هست، چرا نباید در

آن راهها قدم زنیم؟ فائده این عملیات تکلف آمیز که بنام عبادت

بن گرفتاریم چیست؟ چرا همه باید بدون هیچ علت و سبب معینی يك کار مشترك را انجام

بدهند؟ چرا نباید شاعر شعر بسراید، تاجر بتجارت خود مشغول شود، زارع کشت

کند و آن دختر زیبا و كوچك هم يك دسته گل قشنگ بیاورد؟ اگر هر کس کاری

مناسب باروحیه و وضع خود انجام بدهد آیا آن فرح و انبساط روحی بهتر تأمین

نخواهد گردید؟

هر گاه بایک نظر وسیع تری باشیاء بنگریم می بینیم همه باهم

مشابهت دارند و تمام آنها مظاهر گوناگون يك حقیقت میباشند.

خوب است يك درسی را از طبیعت یاد بگیریم که همیشه

طبیعت راه کوتاه را انتخاب میکند.

میوه وقتی رسید میافند و هنگامی که میوه افتاد برگها میریزد. راه رفتن

حیوان و انسان يك نوع افتادن بطرف جلو میباشد و تمام کارهای دستی و اعمال

قدرت مثل کشیدن، لغزیدن، پارو زدن و همچنین کارهای بزرگ طبیعت، زمین، ماه،

کنکشان، ستارگان، همه يك نوع افتادن است و ازین نظر سادگی طبیعت با سادگی

يك ماشين خيلى فرق دارد كسى كه خيال ميكند بر موز اخلاقى وقوف يافته و ميداند چگونه سيرت تشكيل ميابد كاملا دچار اشتباه ميباشد .

سادگى طبيعت غير قابل فهم ميباشد و نميتوان كارهاى طبيعت را انسان و طبيعت تحليل كرد. ما درجه معرفت يك شخص را از روى اندازه اميد او ميتوانيم تعيين كنيم. وقتى نام و شهرت خود را با دريائى بى پايان وجدان و روحيه خود مقايسه ميكنيم به ناچيز بودن اين شهرت ها پي ميبريم. و هنگامى كه دانش خود را با طبيعت مى سنجيم حس ميكنيم طفل ابجد خوانى یش نيستيم از نمو طريقه تشكيك بخوبى اين مطلب واضح ميشود. چون بخوبى معلوم ميگردد كه هر قضيه را با سانى ميتوانيم از هر دو جنبه اثبات و نفى مورد نظر قرار بدهيم. ما در عين حالى كه ديگران را بر ترس و بددلى متهم مينمائيم خويشتن واجد اين خصلت ها ميباشيم.

يك نظر اجمالى و توجه مختصرى بانچه در پيرامون انسان ميگذرد سلسله جنبان كيست؟ كافيست كه بما بفهماند سلسله جنبان حوادث ديگرى است و اين دستگاه عظيم تنها به نيروى ميل و اراده بشرى وابسته نيست و اين گهواره را دست ديگرى ميچنبايد. عقيده و محبت ميتواند باعث نجات ما بشود. بايد باين حقيقت ايمان آورد كه خدا هست و در دل طبيعت جاني است كه بر آن حكمروائى دارد و يك دست بسيار نيرومندی وجود دارد كه رشته كارها بدست اوست و نميتوان از قوانين آن سر پيچي نمود. بقول نظامى :

مپندار گز بهر بازىگرى است	سرا پرده اين چنين سرسرى است
در اين پرده يك رشته بيكار نيست	سر رشته بر كس پديدار نيست.
نه زير رشته سر ميتوان تاقتن	نه سر رشته را ميتوان يافتن
سر رشته را آنكسى يافته است	كه اين رشته بريكد يگر تافته است

وضع و اهميت تمام اشياء مارا بطرف ايمان راهبرى ميكند فقط لازم است

اطاعت کنیم برای هر فردی از ما راهنما موجود است و اگر ما گوش حقیقت نبوش بگشاییم راز حق را خواهیم شنید. چرا باید برای آنکه مقام و منزلت خود را در این عالم بیاید اینقدر باین سو و آنسو بروید و بر پریشانی خاطر خود بیفزائید. اگر میخواهید این گوهر گرانها را بیاید باید در این دریای عظیمی که از قدرت و حکمت در درون جان شما در تلاطم است فرو بروید تا گوهر مقصود را بیاید. اگر توانستید در این بحر زخار غوص کنید تمام جهان دست یافته اید. آنوقت است که شما مقیاس حقیقت و جمال میشوید (آنچه را امرسن با تعییرات غربی بیان مینماید حافظ ضمن دو شعر. بایانی باین شیوایی از آن تعییر میکند :

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد      آنچه خود داشت ز یگانه تمنا میکرد  
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود      طلب از گمشدگان لب دریا میکرد

مسلم است که توجه نموده اید گاهی چشم شما از دیدن چیزی محظوظ میشود و یا کام شما فلان غذا را مطبوع تشخیص میدهد ولی آنچه را شما حقیقت و جمال میدانید چیزی است که تمام شخصیت شما آنرا انتخاب میکند و می پسندد و باز آنچه را دل شما میخواهد چیزی است که تمام تمایلات شما بآن طرف معطوف میشود و کاری که شما بآن متمایل هستید نماینده قوای شماست. ممکن است شغل شما ایجاب کند که پیوسته با استدلال سرو کار داشته باشید و یا اینکه کار شما طرز فکر دیگری را لازم داشته باشد در هر صورت کاری که انجام میدهید و اصولا هر کس کاری میتواند انجام بدهد قریحه فطری شخص را بآن کار میخواند و هر قدر موانع زیاد موجود باشد ولی باز در هر حال مثل کشتی ایکه مصادف با صخره های بزرگ بشود و یا طوفان آنرا باینسو و آنسو بکشاند باز این کشتی است که باید در دریای هستی سیر نماید و خط سیری را که میخواهد پیماید. اگر پرسید این قریحه چه چیز را طالب است باید بگویم در اینجا جواب قطعی و مشخصی نمیتوان داد. این موضوع بسته بساختمان فکری و بدنی انسان و مربوط بروحی است که این قالب را بحرکت میآورد. او فقط احساس میکند که متمایل است کاری را انجام بدهد و انجام دادن این کار

برایش آسان است و چون انجام یافت مردم با نظر تجلیل بآن مینگرند. در اینجا رقابت وجود ندارد و هر قدر انسان بیشتر با شخصیت خود مشورت کند بیشتر میتواند کامیاب گردد.

اگر کسی نخواهد خود را عبث فریب بدهد و نسبت بخویشتن انسان و تمایلات او صدیق و باایمان باشد آنچه را تمایلات او میخواهد متناسب با اقتدار او خواهد بود و در زحمت غرور و مشقت بدلی نخواهد افتاد و همانگونه که ارتفاع قله متناسب با وسعت قاعده آنست فکر بلند و تمایلات اشخاص نیز متناسب با اندازه نیرو و نوع قریحه آنها خواهد بود در اینجا نکته ای هست که فرق است میان کسیکه واجد قریحه ایست و کسیکه ادعا میکند واجد آن میباشد بدیهی است کسیکه بصرف ادعا میخواهد بگوید فلان تمایل را دارد و باید در عداد رجال بزرگ بشمار آید در عالم خیال زندگی میکنند و هنوز با حقایق انس و الفت پیدا نکرده است چون تنها عمل مشخص قریحه و تمایلات حقیقی اشخاص تواند شد و کسیکه دست بدامان عمل نمیزند مدعی است و ارزشی برایش قائل نتوان گردید. چون کار ایجاد ذوق میکند و سبب شغف انسان میگردد و عمل سبب میشود که آدمی با احتیاجات خود پی برد و از اینجاست که باید گفت وقتی انسان بکار خود مشغول شد دفتر شخصیت خود را میگشاید و هر چه در آن نوشته شده میخواند مردم عادی موقعیکه بکاری دست زدند طولی نمیکشد بکلی خود را فراموش میکنند و مثل پیچ و مهره يك ماشین که دیگر هیچ شخصیتی از خود در برابر ماشین ندارد در مقابل کار محو میشوند. این يك روش عمومی است ولی افراد مبرز و برجسته همیشه در سایه خصلت هائیکه از ایشان بروز میکنند نظر افراد را جلب مینمایند و ممتاز میشوند. از پیشانی کسانی که آیات بزرگی هویدا است اگر چه چند صباحی این خطوط درست خوانا نباشد و مبهم و پیچیده بنظر برسد نباید تصور کرد چیزی نیست. در سایه پرورش زمان کم کم این خطوط واضح خواهد گردید. چیزی که قابل توجه است اینست که بمقام و شخصیت خود ایمان یاور و انگاه آنچه فکر میکنی بگو. شما اگر توانستید برآستی و از روی حقیقت خود را محترم بدانید نه اینکه بخواهید خود را

فریب بدهید، دارای اعتبار و اهمیت خواهید شد. شما نمیتوانید چیزی را که در شما نیست بمنصه ظهور و بروز رسانید ولی باید دید وقتی عملی از شما سر میزند در نتیجه ترس است یا امید و کدام يك ازین دو عامل سبب بروز فعالیت شما شده است. کسی که توانست از دیگران ممتاز بشود و زیر نفوذ يك سلسله عوامل واقع گردد و آنچه را مناسب حال او بود بپذیرد و هرچه با روحیه او منافات داشت رد کند چنین کس بزرگ و مرد جهان می باشد. چون انسان مولود فکر خودش می باشد و آنچه را انتخاب کرد ارزش همانرا خواهد داشت چنین مرد خود مبتکر طریقه است و آن نماینده اصلی و مشخص و خلاق قانون می باشد. او همیشه خود را از جمعیتی که در آن زندگی میکند ممتاز نگاه میدارد. آن حقائق و کلمات و اشخاصی که در حافظه او هستند بدون اینکه بتواند بفهمد علت بقای آنها چیست در ذهن او باقی میمانند. این بقا بواسطه علاقه است که اینها با روح و شخصیت او دارند و در حقیقت این حقائق جزء وجدان او شده اند ولی آنکه عبث دنبال کلمات مصنوعی برای تعبیر برود روح او بر پایه همین حقایق مبتنی می باشد. آنچه توجه مرا جلب میکند مربوط بمن است. چنانکه اگر کسی در خانه مرا بزند با من کار دارد و هزاران نفر که از کوچه و خیابان میگذرند مرا با آنها کاری نیست همینطور آنچه با من ارتباط دارد باید بآن توجه کنم و ازین نظر است که پاره ای اشخاص، بعضی رفتارها، يك دسته افسانه ها دارای تأثیر عمیقی در روح من میباشند بی آنکه بتوانیم با موازین عادی اندازه این تأثیر را بسنجیم. علت این آمیزش آنستکه این مسائل با مواهب من بستگی دارند و ازین نظر نباید از آنها صرف نظر کنم و شما نیز باید متوجه باشید که از این چیزها نباید هیچگاه غفلت داشته باشید چون اینها در اعماق روح شما ریشه خوانده و با عمیق ترین احساسات شما آمیختگی پیدا کرده است.

آنچه را روح شما بزرگ میخواند قطعاً بزرگ است چون

زبان روح      زبان روح نمیتواند جز برآستی سخن براند. برتر از تمام

چیز هائیکه مطبوع انسانی است شخص دارای يك حق عالیتری



میباشد در هر جا آنچه مناسب حالت روحی اوست میتواند اخذ کند و برای اینکه بتواند ازین حق عالی استفاده نماید باید تمام درها بروی او گشوده باشد تا بتواند آنگونه که میخواهد استفاده کند و هیچ قوه‌ای قادر نیست که در اخذ میزان این حق از او جلوگیری بعمل یآورد. اقدام در جلوگیری از افشاء سر برای کسی که حق دارد آنرا بفهمد بیهوده و بی ثمر است و هر قدر در پوشیدن این راز سعی شود عاقبت برای کسی که باید آنرا بفهمد کشف خواهد شد. چون همان راز سبب افشاء آن میشود. يك رفيق بهمان اندازه که در ما نفوذ میکند یعنی حالت روحی او اقتضا مینماید میتواند بر ما حکومت کند و او بهمان اندازه حق دارد و این قانونی است مسلم که مردان جهان در عمل از آن استفاده میکنند.

هیچ رابطه میان دو نفر محکم تر نتواند بود که بتوانند فکر

کلید کشف راز یکدیگر را بفهمند. در ظاهر چنین بنظر میرسد که هیچ چیز

آسان تر ازین نیست که یک نفر حرف بزند و بیان او را

مردم بفهمند ولی در عمل معلوم میشود که کاری است بسیار دشوار. (این بیان امر سن بیان مؤثر و عمیق مولوی را بخاطر میآورد آنجا که میفرماید:

آنچه میگویم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست)

از یک طرف بیان مطلب آنگونه که طرف بفهمد خیلی دشوار است و از طرف

دیگر اگر معلمی بخواهد عقیده‌ای که دارد مخفی کند تا شاگردان چیزی از

آن نفهمند بر عکس همه آنرا خوب خواهند فهمید چنانکه اگر شما آب را در

ظرفی بریزید که دارای زوایا و خفایا باشد اگر بگوئید آب را فقط در آن زاویه

میریزم این اشتباه است آب همه جا در يك سطح قرار خواهد گرفت. همینطور

مردم بر طبق عقیده‌ای که بآنها میدهند عمل میکنند بی آنکه خود متوجه این نکته

باشند. همانطور که اگر شما يك قوس کوچکی از يك شکلی را بيك نفر ریاضی‌دان

بدهید آن شکل را خواهد دانست ما نیز از روی مقیاس آنچه میبینیم چیز هائیرا که

نمیبینیم اندازه میگیریم. انسان نمیتواند راز خود را پنهان کند. آثار او که بشکل

کتاب باقی میماند برای کسیکه اهل راز باشد تمام حقائق را برای او خواهد گفت.

آیا افلاطون رازی داشت که از نظر دورین با کن ، موتنی و کانت پنهان مانده باشد؟ ارسطو ازین نظر گفته است که این اسرار افشا شده و افشا نشده است یعنی برای اهل راز چیزی از آن پنهان نیست ولی دیگران چیزی از آن نمیفهمند. هیچکس نمیتواند چیزی را که برای فهم آن آماده نیست شما چه چیزهایی را هر قدر هم در دسترس همه و نزدیک او باشد بفهمد. یک شیمی دان هرگاه تمام اسرار علمی و فنی خود را برای یک درودگر بگوید نجار یک کلمه از آنرا نخواهد فهمید و هیچ استفاده از آن حاصل نتواند نمود در صورتیکه اگر برای شیمی دان دیگر از آن اسرار دم زند او همه را خواهد فهمید. همینطور برای فهم هر موضوعی موقعی مخصوص هست که دماغ روان ما آماده باشد و گرنه نمیتوانیم از آن بهره مند شویم و ازین نظر باید معترف شویم که هرگاه در غیر موقع آن موضوع از نظر ما بگذرد بیشتر از خواب و خیالی در ما تأثیر تواند بخشید تمام جمال و کمال که ما احساس میکنیم ریشه اش در ماست و نباید در طبیعت آنرا جستجو کنیم.

این جهان پهناور خیلی میان تهی است و تمام لطائف و شگرفای سرهای یرشور خود را مدیون روح های پر شور و سر های پر حرارت میباشد. نباید تصور کرد که مردم دانش و فضیلت خود را از آفتاب و ماه و زمین کسب میکنند. اینطور نیست. این همان خورشیدیست که بر یونان امروز هم تابش میکند ولی از افلاطون و ارسطو امروز چیزی نیست. ما چیزی را که بوجود میآوریم مبینیم و حتی خوابهای مادنباله کارهای بیداری ما و خوابهای پریشان شب نماینده کارهای درهم و برهم روز و معرف روح پریش ماست.

ما هیچگاه نمیتوانیم از خود قدمی بیرون بگذاریم. کسانی که در از خود قدم بیرون کوه آلپ بکوه پیمائی مشغولند گاهی سایه خود را بشکل غولی مینند و از آن وحشت میکنند و متوجه نیستند که آن غول بی شاخ و دم سایه خودشان میباشد. حرفیکه پیرمردی فرتوت

به بچه های خود در شب تاریکی زد همین نظر را تأیید میکند. گفت بچه های من هیچوقت چیزی بدتر از خود نتوانید دید. نه تنها در عالم خواب بلکه در عالم حوادث نیز ما خود را در جریان حوادث میبینیم بی اینکه مترجم باشیم خود را میبینیم. آنچه را خوب و بد میبینیم انعکاس فکر خوب و بد ماست هر فکری که از دماغ ما تراوش مینماید و هر عاطفه که از قلب ما سر میزند اثر آنرا در حوادث این جهان میبینیم (در اینجانبز وقتی بعمق فکر امر سن توجه میکنیم فکر موشکاف مولوی در نظر ما مجسم میشود آنجا که میفرماید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا  
 گوی که دیوار افکند سایه دراز  
 سوی کوه آید نداها را صدا  
 باز آید سوی او آن سایه باز  
 چونکه بد کردی بترس ایمن باش  
 چونکه تخم است و برویاند خدش)

گوئی انسان آنچه مینویسد همانرا میخواند شما کتاب ویرژیل را بردارید و بخوانید تصور میکنید آنچه را من میتوانم از آن بفهمم شما نیز میتوانید فهمید؟ آن اثری که بیانات این شاعر نامی در روح من مینماید وقتی همان اثر را در روح شما خواهد بخشید که بدون کم و زیاد شما نیز دارای همان عقائد و روحیه و ساختمان دماغی باشید.

این موضوع منحصر بکتاب نیست. شما يك آدم معمولی را هر کسی در شمار رادمردان وارد نمائید در عداد اینها بشمار نخواهد آمد و همان آدم معمولی باقی خواهد ماند و جمعیت راد مردان بیچوجه از سیرت او متأثر نخواهند گردید. برای اینکه این آدم معمولی جزء آنها شود باید از حیث خصلت ترقی نماید و بتواند در ردیف آنها قرار گیرد.

در عالم آموزش و پرورش هم همین حقیقت صادق است. چه ارزش تربیت موقع شما میتواند مطلبی را بدیگری بیاموزید؟ هنگامیکه بتوانید همان روحیه که شما دازید در او ایجاد نمائید. بدون يك

چنین رابطه روحی تعلیم و تربیت معنی نخواهد داشت و تعلیماتی که بدون وجود يك چنین رابطه می‌دهید از حدود الفاظ میان تهی تجاوز نخواهد نمود.

همینطور در عالم نویسندگی باید اندرز «سیدنی» را آویزه گوش کرد آنجا که می‌گوید «بدل خود نگاه کن و بنویس». کسیکه باین ترتیب چیز نوشت آثارش زوال ناپذیر خواهد بود» (این بیان مثل معروف و ادبی فارسی را یاد می‌آورد که گفته‌اند «سخن کز دل برآید بر نشیند لاجرم در دل»). وقتی کسی با زبان دل سخن رانندیش تا اعماق روح شنونده نفوذ میکند و این حقیقتی است که تجربه در زندگی روزانه صحت آنرا برای ما تأیید مینماید.

آنچه را شما برای تغذیه دادن روح کنجکاو خود مینویسید در دل افراد نفوذ میکند و همین موضوع است که با رغبت کامل همه آنرا میخوانند.

وقتی نویسنده موضوع نگارش خود را بجای آنکه از دل موضوع را از دل بگیرد از گوش گرفت باید بداند رطب و یابی بهم می‌افند و بگیر تا بجان گیرند ابدأ بنوشته‌های او وقتی نخواهند گذاشت. اما موقعی که زبان قلمش از احساسات درونی او تفسیر نمود همه با شوق و رغبت آثارش را خواهند خوانند. شهرت جاودانی برای آثاری است که حقیقه قابل دوام باشد یعنی آثاری که علت بقا را در خود داشته باشد. هر قدر برای کتابی که قابل توجه نیست تبلیغات بعمل آید نخواهد توانست بیشتر از آنچه لیاقت دارد صاحب تأثیر و نفوذ گردد.

آنچه باعث ارزش کتب میشود غوغای عوام نیست. باید صاحب

ارزش ذاتی نظر ان راجع بموضوعی اظهار نظر کنند. فلان رمان و یا فلان

تصنیف را یکمرتبه میخوانند و بزودی کهنه میشود ولی هم آثار

برای همیشه خوانده میشود و هیچگاه گرد و غبار کهنگی

بر چهره آن فرو نمی‌نشیند. ملاحظه کنید باینکه در هر نسل عده کسانی که میتوانند

بعمق افکار افلاطون برسند از عدد انگشتان تجاوز نمیکنند و این عده کافی نیست که

بتوانند پول چاپ کتب او را فراهم کنند. معذک می بیند کتب او مثل بهترین نقاش از نسلی به نسل دیگر اهدا میگردد یعنی همان عده معدود سبب میشوند که این آثار باقی بماند.

از این نظر است که «بتلی» میگوید هر کتابی باید خود نگاهبان و مبلغ خود باشد. امواج احساسات دوستی و دشمنی قادر نیست که بتواند بر ارزش حقیقی يك کتاب بیفزاید و یا از مقدار آن بکاهد. کتاب و اثری را که قابل دوام نیست هر چند بایانات شیوا از آن وصف کنند بعد از چند صباحی متروک خواهد گردید. میکلائز یکی از شاگردان میگوید اینقدر در نور چهره این مجسمه نمیخواهد دقت کنی. نور میدان عمومی و توجه عموم ارزش آنرا تعیین خواهد کرد. همینطور تأثیر هر عملی را میتوانیم از روی عمق احساساتی که سبب وجود آن شده است اندازه بگیریم.

مرد بزرگ نمیداند که بزرگ است آنچه را او انجام میدهد برای آنست که خود را موظف می بیند آن کار را انجام بدهد و یکی دو قرن بعد وقتی بآن کارهای انجام شده نظر میکنند با اهمیت آن پی میبرند آنوقت است که تمام کارهای او حتی آن کارهای عادی مثل خور و خواب او هم بانظر اهمیت تلقی میگردد.

اطبا میگویند قوانین مرض مثل قوانین صحت قابل توجه و زیباست. فلسفه ما با اینکه دارای جنبه ایجابی و اثباتی میباشد بحقائق منفی نیز آنقدر که باید اهمیت میدهد مثل اینکه ارزش سایه هم در برابر آفتاب معلوم میشود. سیرت انسانی هر طور هست خود را نشان میدهد و نمیتوان آنرا پنهان کرد. او باتاریکی دشمن است و بطرف روشنائی میدود همان کارهای ساده که از انسان سر میزند، همان تمایلی که يك سو آدمی را میکشاند معرف سیرت شخص میباشد. شما موقعی که کار میکنید سیرت خود را ظاهر میکنید و هنگامی هم بخواب میروید و یا می نشینید باز سیرت خویش را ظاهر مینمائید. شما آنچه را معتقد نیستید هر قدر هم آنرا تکرار کنید نخواهید توانست آنرا خوب ادا کنید. چون بالاخره طرز اداء و تعبیر شما نشان میدهد بچیزیکه میگوئید اعتقاد ندارید. آنچه بآن اعتقاد ندارید هر قدر آنرا بگوئید دارای تأثیر نخواهد بود. میان ادعا و حقیقت فرق زیاد است. ادعا ساکت می نشیند و بعمل مشغول نمیشود.

اینجاست که فرق میان ادعا و عمل مشهود میشود چون ادعا  
هیچوقت نمیتواند عملی را که نماینده بزرگی است انجام بدهد.  
ادعا هیچگاه قادر نیست ایلیاد را بوجود بیاورد. بقدری فضیلت  
و تقوی قابل احترام است که حتی کسانی هم که فاقد آنند  
آنها محترم میشمارند. هیچوقت کلامی که از روی خلوص

گفته میشود از بین نمیرود. هیچگاه عمل بزرگ محو نخواهد شد و نمیتوان آنها در  
طاق نسیان گذاشت. چون همیشه قلوب انسانی بدون اختیار بطرف آن میشتابد و آنها  
بزرگوار میداند. همینطور کسی که واجد فضیلتی نیست مورد نفرت و عدم علاقه واقع  
میشود. مردم بدون اینکه دلیل معینی داشته باشد باو اعتماد ندارند و بانظر حقارت باو  
مینگردند. شما اگر نمیخواهید بعملی شناخته بشوید باید آنها مرتکب نشوید ولی اگر  
کاری را کردید بدانید که نمیتوانید آنها پنهان کنید. چون بقول مولوی «زانکه تخم  
است و برویاند خدش». کنفوسیوس میگوید چگونه میتوان انسان را پنهان کرد؟  
چطور این پنهانی صورت میگیرد؟ از طرف دیگر قهرمان هیچگاه از عملی که انجام  
میدهد باک دارد. او با کمال رشادت کار خود را انجام میدهد. تقوی عبارت از اتصال  
عمل است به طبیعت و ازین نظر نمیتوان آنها مخفی نمود.

در عین حال باید متوجه این نکته بود که هر عملی از انسان  
اتر فکر  
سرمیزند قبلا فکری بوده که اکنون بصورت عمل در آمده  
است. از ارزش فکر نباید کاست و نباید گفت چون فیلسوف بازرگان

و یا مرد سیاسی نیست ارزشی ندارد. تمام این مؤسساتی که امروز بشر بداشتن آن برخود  
میبالد يك روز بشکل فکری در دماغ يك فرد جلوه گر شده و امروز باین شکل  
در آمده است. در نظر روح این اعتبارات قابل توجه نیست همانقدر که عمل قابل  
ستایش است ممکن است بعضی اوقات عمل نکردن نیز مطلوب باشد. باید تشخیص  
داد و بر طبق آن عمل نمود و ضمناً باین حقیقت نیز ایمان آورد که فکر کردن یعنی عمل  
نمودن. اگر شاعری توانست حیات سزار را آنگونه که هست تصویر کند خود از  
حیث مقام و منزلت قیصر کشور ادب است. او از سزار کمتر نیست ولی باید  
تواند از عهده کاری که شروع میکند برآید.